فصلنامه علمی ـ پژوهشی اندیشه نوین دینی
سال ۷، زمستان ۱۳۹۰، ش ۲۷
صفحات ۱۷۰ ـ ۱۴۷

ANDISHE-E-NOVIN-E-DINI
A Quarterly Research Journal
Vol. 7, Winter 2012, No. 27

بازخوانی احادیث خلفای دوازده‌گانه پیامبرﷺ با تأکید بر منابع اهل‌سنت

محمدرضا نورمحمدی*

چکیده

در بسیاری از منابع تفسیری، تاریخی و روایی سنی و شیعه آمده است که رسول اللهﷺ از دوازده جانشین خود خبر داده و بنا به نقل «مسلم» در کتاب «صحیح»، عزت اسلام به این دوازده جانشین بستگی دارد. با وجود این اسناد، متکلمین اهل سنت به علل مختلف نخواسته‌اند مصادیق راستین ایشان را معرفی یا تأیید کنند و تفسیرهای غیر منصفانه‌ای دراین‌باره ارائه نموده‌اند. در این مقاله، ضمن نقل برخی از اقوال اهل سنّت و مقایسه آنها با یکدیگر، تعداد، نام و خصوصیات این جانشینان و مصادیق راستین آن، بررسی خواهد شد. نوشتار پیش رو، براساس منابع اهل سنّت و نظریه اندیشمندان ایشان تدوین شده است.

واژگان کلیدی

خلفای دوازده‌گانه، منابع اهل سنت، احادیث خلافت، آیه تبلیغ، آیه انذار.

---

*. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی شهرکرد. noormohammady.mr@skams.ir
تاریخ دریافت: ۸۹/۱۱/۱۷ تاریخ پذیرش: ۹۰/۹/۲۳

طرح مسئله

پیامبر اسلامﷺ، در موسم حج، آیین خود را بر قبایل عرب که برای زیارت خانه خدا به مکه می‌آمدند عرضه، و هدف خود از بعثت را تشریح می‌کرد. در یکی از این دیدارها با سران قبیله بنی‌عامر، یک نفر از آنان ضمن اعلان حمایت خود از پیامبرﷺ، از ایشان پرسید: «هرگاه خداوند تو را بر مخالفان پیروز ساخت، آیا موضوع زمامداری مسلمانان پس از شما به ما واگذار می‌گردد؟» پیامبر در پاسخ گفت: «**الامر الي الله، يضعه حيث يشاء**؛ موضوع خلافت، مربوط به خداست، آن را هر جا که بخواهد می‌گذارد». وی پس از شنیدن این سخن ناراحت شد و گفت: «هرگز درست نیست که ما فداکاری کنیم و زعامت از آنِ دیگران باشد». (طبری، ۱۳۶۲: ۲ / ۸۴ ؛ ابن‌اثیر، بی‌تا: ۲ / ۶۵؛ شافعی حلبی، بی‌تا: ۲ / ۳؛ ابن‌هشام، ۱۳۷۵: ۲ / ۴۲)

پیامبرﷺ در میان نامه‌هایی که به سران کشورها می‌نوشت، نامه‌ای به «**هوذة بن علی**» زمامدار «یمامه» نوشت و او را به آیین اسلام دعوت کرد. وی نیز، همانند آن شخص بنی‌عامری، اسلام آوردن خود و حمایت از آیین اسلام را به واگذاری مسئله زمامداری پس از رحلت پیامبر به خود مشروط کرد. حضرت در پاسخ وی فرمود: «**لا و لا كرامة**»؛ این پیشنهاد، صحیح نیست و عزّتی در این کار نیست. (هروی، ۱۰۳۳: ۱ / ۲۶۲؛ ابن‌اثیر، بی‌تا: ۲ / ۴۶)

مسلم از جابر بن سمره نقل می‌کند که پیامبرﷺ فرمود: «**لا يزال الاسلام عزيزاً الي اثني‌عشر خليفه**»؛ این دین همچنان عزیز و آسیب‌ناپذیر می‌ماند، مادام‌که دوازده خلیفه، رهبری آن را در دست گیرند. (ابن‌مسلم، بی‌تا: ۶ / ۳) با اینکه مفسران، راویان و مورخان اهل سنت، این حدیث را به تواتر، در کتب خود نقل کرده‌اند، متکلمین اهل سنت در معرفی این دوازده جانشین با سردرگمی عجیبی روبه‌رو شده و هرگز نتوانسته‌اند یک گروه دوازده‌نفره به‌هم‌پیوسته‌ای را که عزّت و عظمت اسلام با آنان تضمین شده باشد، معرّفی نمایند!

سؤال این پژوهش این است که چه کسانی طبق ادله قطعی و مستند، مصداق این خلفای دوازده‌گانه خواهند بود؟

همگان می‌دانند که پس از خلافتِ جانشینان چهارگانه مورد قبول اهل سنت، دوران خلافت امویان آغاز شد. سابقه این سلسله خلفا، به‌قدری تیره و آلوده، و اعمال و منش پلید

آنان به‌قدری آشکار است که مسلّماً هیچ انسان مطلّع و منصفی نمی‌تواند معاویه و فرزند او یزید و مروان بن حکم را جزو این دوازده خلیفه معرفی کند که مایه عزّت و عظمت اسلام باشند. براساس وقایع تاریخی پس از سپری شدن دوران امویان، عصر بنی‌عبّاس آغاز شد که آن دوران نیز مانند دوران امویان، همراه با خون‌ریزی‌ها و اعمال ننگین فراوانی از این نوع بود. ازاین‌رو خلفای عبّاسی را نیز هرگز نمی‌توان مصداق این دوازده خلیفه پیامبرﷺ دانست.

در این میان، فرضیه مورد نظر این است که تنها گروهی را که می‌توان مصداق دوازده خلیفه مورد نظر پیامبرﷺ دانست، همان دوازده پیشوای معصوم شیعه‌اند که نام، خصوصیات و شیوه زندگی آنان و نیز، وصایای پیامبرﷺ درباره آنها، در کتب تاریخی، حدیثی و تفسیری فریقین، به‌صورت متواتر ضبط شده است.

واژه‌شناسی

شایسته است پیش از ورود به اصل بحث، به‌معنای «خلافت و خلیفه» در لغت و اصطلاح، و جایگاه آن در قرآن توجّه کنیم. خلیفه در لغت به‌معنای «عوض و بدل» (المقری الفیومی، ۱۹۲۸: ۱ / ۱۸۹) و در اصطلاح متکلمین به‌معنای «جانشین پیغمبر، امام و رهبر» است. (ابن‌منظور، ۱۹۹۶: ۴ / ۱۸۱؛ ابن‌فارس، ۱۹۷۹: ۲ / ۲۱۰)

واژه خلیفه دو بار در قرآن کریم آمده است. یک بار در آیه «**وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً**»؛ (بقره / ۳۰) هنگامی‌که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من روی زمین جانشین و حاکمی قرار خواهم داد. و بار دیگر در آیه «**يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى**»؛ (ص / ۲۶)، ای داوود! ما تو را خلیفه [و نماینده خود] در زمین قرار دادیم. پس در میان مردم، به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی منما.

یکی از مفسران در ذیل آیه اخیر، چنین نوشته است:

> خلیفه، به‌معنای «جانشین» است، ولی در اینکه منظور در اینجا، جانشین چه کسی و چه چیزی است، مفسران احتمالات گوناگونی داده‌اند. بعضی گفته‌اند:

منظور از جانشین، فرشتگانی است که قبلاً در زمین زندگی می‌کرده‌اند. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۴ / ۲۵۶)

نیز در ذیل آیه ۲۶ سوره ص، آمده: آیا منظور از «خلیفه» در این آیه شریف، جانشین انبیای پیشین است یا خلافت الهی؟ و سپس می‌افزاید: معنای دوم مناسب‌تر به نظر می‌رسد و با آیه سی سوره بقره سازگارتر است. البته خلافت به‌معنای واقعی در مورد خداوند معنا نداشته، تنها درباره کسانی که وفات یا غیبت دارند، صحیح است؛ پس منظور از آن، نمایندگان خدا در میان بندگان و اجرای اوامر او در زمین است. (فخر رازی، ۱۴۰۷: ۱ / ۱۷۶؛ آلوسی بغدادی، ۱۹۸۵: ۱ / ۲۰۸)

جمله «**فاحکم بین النّاس بالحق**» نشان می‌دهد که حکومت در زمین، باید از حکومت الهی نشأت بگیرد و هر حکومتی که غیر از این باشد، حکومتی ظالمانه و غاصبانه است. رسول الله ﷺ درهمین‌باره می‌فرماید:

مَنْ اَمَرَ بالمعروفِ و نَهي عن المُنكرِ هو خليفةُ اللهِ في الارضِ و خليفةُ كتابهِ و خليفةُ رَسولهِ. (حاکم نیشابوری، ۱۴۰۶: ۲ / ۳۵۸؛ متّقی هندی، ۱۴۰۵: ۳ / ۷۵)

کسی که امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر نماید، خلیفه خداوند در زمین و خلیفه کتاب خدا و خلیفه رسول خداست.

اهمیت شناخت امام

برای روشن شدن بحث، در اینجا لازم است اهمیت شناخت امام و رهبر از مضامین روایات، آن هم از زبان اهل سنت بیان شود تا ضرورت انتصابی بودن خلیفه محرز گردد؛ چراکه اهمیت شناخت امام می‌تواند قرینه‌ای بر لزوم تعیین خلیفه ازسوی پیامبر ﷺ باشد.

روایاتی که بر اهمیت شناخت امام و رهبر تأکید دارد، در منابع اهل سنت از طرق مختلف و با تعابیر گوناگون و تنوّع فراوان نقل شده‌اند که در زیر به آنها اشاره می‌کنیم:

۱. تفتازانی در *شرح المقاصد* در ذیل آیه «**اطیعو الله و اطیعوا الرّسول و اولي الامر منکم**». از پیامبر ﷺ نقل می‌کند: «**مَن مات و لم یعرف امام زمانه، مات میتة جاهلیة**». (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۵ / ۲۳۹)

۲. معاویه از رسول خداﷺ چنین نقل می‌کند: «**مَن مات بغیر امام، مات میتة جاهلیة**». (حنبل، ۱۹۹۰: ۴ / ۹۶)

۳. ابن‌عباس از رسول خداﷺ روایت می‌کند: «**مَن مات لیس علی امام، فمیتة جاهلیة**». (ابی‌الفیض، بی‌تا: ۶ / ۳۳۴)

۴. عبدالله بن عمر از رسول خداﷺ روایت می‌کند: «**مَن مات مُفارقاً للجماعة، فقد مات میتة جاهلیة**». (حنبل، ۱۹۹۰: ۲ / ۷۰)

۵. همچنین، خود او نقل می‌کند: «**مَن مات من غیر امام جماعة، مات میتة جاهلیة**». (ابن‌محمّد، ۱۳۹۵: ۱۲ / ۳۳۷)

برای یافتن مصادیق واقعی دوازده جانشین بعد از رسول گرامی اسلامﷺ، راهی جز تمسک به قرآن و سنت وجود ندارد. قرآن، اهل بیت پیامبرﷺ را مطهر از هر رِجسی دانسته، مودّت و اطاعت آنان را واجب می‌شمارد و اطاعت اولوالامر را پس از اطاعت خدا و رسولش، فرض و لازم دانسته است. پیامبرﷺ، در حدیث «ثقلین»، اهل بیت و عترت رسول را عِدل و هم‌سنگ قرآن قرار داده است و حدیث «غدیر خم»، علی بن ابی‌طالبؑ را صریحاً، ولیّ هر مرد و زن مؤمن و جانشین رسول‌اللهﷺ می‌داند. براساس منابع معتبر احادیث شیعه و برخی منابع اهل سنت، رسول اکرمﷺ تمامی دوازده امام پس از خود، یعنی علیؑ و یازده امام عادل و معصومؑ را معرفی، و خصوصیات ایشان را بیان کرده است. (طبری شافعی، ۱۹۹۷: ۶۷ ؛ حنبل، ۱۹۹۰: ۴ / ۲۸۱؛ سیوطی، بی‌تا: ۳ / ۲۲۸)

نظر برخی متکلمین اهل سنت

لازم است به آرای برخی متکلمین اهل سنت و انحراف استنباط آنان از متون و منابع، درباره جانشینان پیامبر اشاره کنیم:

۱. متکلمین اهل سنت، تنها پیامبرﷺ را معصوم دانسته، و فقط گفته وی را عاری از خطا می‌دانند و برای هیچ‌یک از افراد خاندان، صحابه و خلفای پیامبرﷺ چنین اعتباری قائل نیستند. ازاین‌رو، گفتار اهل بیتؑ نیز نزد پیروان مذاهب تسنن، نهایتاً به‌اندازه گفتار یک عالم

دینی معتبر است. این مطلب در کتب اصولی و فقهی اهل سنت و منابعی مانند: ***شرح اعتقادات نسفی***، ***شرح اللمع والابانه*** و منابعی مانند اینها، بارها بیان شده و در کتب گوناگون اهل سنت، صدها اشتباه، سهو و خلاف از صحابه و خلفای بعد از پیامبرﷺ نقل شده است.

۲. امامت نزد متکلمین اهل سنت امری غیر الهی است و مرجعیت دینی می‌تواند از مسئولیت‌های عالمان دین باشد. بنابراین رهبری نیز امری غیر الهی است و خلیفه و امام یا از طریق انتخاب مردم (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۵ / ۲۳۳؛ شهرستانی، ۱۳۷۳: ۱ / ۷۲) یا با عهد و انتخاب خلیفه قبلی (ماوردی، ۱۴۱۶: ۷) و یا به نیروی قهر و غلبه (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۵ / ۲۳۳) تعیین می‌گردد.

۳. متکلمین اهل سنت که امامت را امری غیر الهی و از افعال مردم می‌دانند، بالتبع آن را در شمار تکالیف و فروع فقهی آورده، در علم فقه از آن بحث می‌کنند. (همان: ۵ / ۲۳۲)

۴. دانشمندان اهل سنت با مجامله و تساهل نسبت‌به اشخاص و اتفاقات صدر اسلام، ازجمله در باب اختلاف علیؑ و معاویه می‌گویند:

> نسبت‌به اختلاف علی و معاویه بهتر است که اصلاً به آن پرداخته نشود و از آنان به نیکی یاد شود و آنچه واقع شده است به بهترین نحو تفسیر گردد. (ابن‌جزی، ۱۴۰۹: ۱۸)

۵. نَوَوی، عالم و محدّث معروف اهل سنت می‌گوید:

> همه اهل سنت از فقها و محدثان و متکلمان بر این عقیده‌اند که خلیفه و حاکم به دلیل فسق و ظلم و تعطیل احکام خدا، عزل و خلع نمی‌شود و خروج و قیام علیه او جایز نیست. (نَوَوی، ۱۴۲۶: ۸ / ۳۶؛ تفتازانی، ۱۴۰۹: ۲۹۵؛ امینی، ۱۳۷۴: ۸ / ۱۳۶)

۶. اگرچه در پاره‌ای از کتاب‌های کلامی اهل سنت از مسئله امامت بحث شده است، بر فقهی بودن جایگاه حکومت و حاکمیت نیز تصریح کرده‌اند.

> به نظر ما، امامت از فروع دین است و برای پیروی از پیشینیان خود آن را در مباحث علم کلام آورده‌ایم. (قاضی عضدالدین، ۱۹۹۷: ۳۹۵)

۷. تفتازانی در *شرح المقاصد* می‌گوید:

> عدم بیان پیامبر اکرمﷺ درباره جانشینان خود ازآن‌رو است کـه وی آن را بـه صاحب‌نظران واگذار کرده است نه آنکه در این مسـئله اهمـالی صـورت گرفتـه باشد. (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۵ / ۲۶۳)

مصادیق جانشنیان پیامبرﷺ

پس از روشن شدن اهمیت خلافت و امامت در قرآن و سنت و مشخص شدن علت ضـرورت تعیین و انتصاب خلیفه بعد از پیامبرﷺ و اشاره به برخی شبهات دراین‌باره، به بیان روایـاتی از منابع اهل سنت که بیانگر خصوصیات جانشینان بعد از پیامبرﷺاند می‌پردازیم. ابتدا منابع تفسیری اهل سنت دراین‌باره بررسی خواهد شد، سپس روایات نقل‌شده از پیامبرﷺ طرح، و در نهایت، به برخی شبهات رایج اشاره خواهد شد.

الف) منابع تفسیری

۱. آیه انذار

نخستین مرحله از دعوت علنی اسلام پس از بعثت پیامبرﷺ با دعوت عشیره و خویشاوندان به توحید آغاز گردید، آنجا که خداوند می‌فرماید: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»؛ (شـعرا / ۲۱۴) خویشان نزدیک خود را بترسان و هشدار بده. در آغاز بعثت، پیامبر اکرمﷺ خویشان نزدیک خود را جمع نمود و رسالت خویش را به اطلاع آنها رسانید و آنها را به پـذیرش دعـوتش فـرا خواند و فرمود: «فایّکم یوازرني هذا الامر علی ان یکون اخي و وصيّي و خلیفتي فیکم؟ کیست که از میان شما مرا در انجام دادن این رسالت یاری دهد تا برادر من و وصی من و جانشـین مـن در میان شما باشد؟» در آن میان علیؑ برخاست و گفت: «من یـا رسـول‌الله» پیـامبرﷺ سخن خویش را تکرار فرمود. دوباره علیؑ گفت: «مـن یـا رسـول‌الله» آنگـاه پیـامبرﷺ فرمود: «انّ هذا اخي و وصیي و خلیفتي فیکم؛ این (علی) برادر من، و وصی من و جانشـین مـن در میان شماست». (حنبـل، ۱۹۹۰: ۱ / ۱۱۱؛ طبـری، ۱۳۶۲: ۱۹ / ۱۶۸؛ سـبط بـن جـوزی، ۱۴۱۲: ۴۴؛ متّقـی هنـدی، ۱۹۹۳: ۶ / ۱۹۶؛ قنـدوزی، ۱۴۲۲: ۱۰۵؛ بحرانـی، ۱۳۸۰: ۳۴۳؛

واحدی نیشابوری، ۱۳۷۴: ۲۷۶؛ شیرازی بیضاوی، بی‌تا: ۴ / ۹۶؛ قرطبی، ۱۴۲۳: ۱۵ / ۲۴۷؛ شوشتری، ۱۳۸۰: ۵ / ۵۶۰ و ۱۴ / ۴۲۳)

۲. آیه تبلیغ

ولایت علوی ضامن دوام و بقای رسالت محمّدی است.

> يا أَيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ. (مائده / ۶۷)
>
> ای پیامبر آنچه از جانب پروردگارت نازل شده است، به مردم برسان و اگر این کار را انجام ندهی، رسالت خویش را به انجام نرسانده‌ای. خداوند تو را از شرّ مردمان حفظ می‌کند و خداوند قوم کافر را هدایت نمی‌کند.

این آیه شریف هنگام بازگشت رسول‌الله صلی الله علیه و آله از «حجة الوداع» نازل شد و به‌دنبال نزول آن، پیامبر دستور داد تا مردم در محلی به‌نام غدیر خم جمع شدند و آنگاه بعد از خطبه‌ای، علی بن ابی‌طالب علیه السلام را به خلافت منصوب فرمود.

در تمام قرآن، خطابی به این حدّت و اهمیت به آن حضرت نشده است. مضمون آن چنین است که اگر این کار (ابلاغ پیام حق) را نکنی، پیامبری نافرمان و از نبوت ساقط بوده، دیگر پیامبر من نخواهی بود، چون اگر پیامبر صلی الله علیه و آله امر خدا را اطاعت نکند، از پیامبری ساقط است.

به‌هرحال عبارت «بلّغ ما انزل» حاکی از آن است که قبل از اینها امر به خلافت علی علیه السلام نازل شده بود، امّا هنوز وقت ابلاغ آن نرسیده بود؛ چراکه خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آنچه ازپیش نازل شده را ابلاغ کن! ضمیر کلمه «رسالته» خواه به همه رسالت برگردد و یا به آن فرمان خاص، درهرحال، عدم تبلیغ آن، مساوی سقوط نبوت آن حضرت بود.

عبارت «والله یعصمک من النّاس» بیانگر نگرانی درونی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از چگونگی برخورد مردم با پیام حق، درباره خلافت و بروز اختلاف است. رسول‌الله می‌اندیشیدند مردم بگویند با وجود این همه صحابه، چرا داماد خود را برای خلافت ترجیح داد؟! ولی خداوند فرمود: از اجرای رسالت خویش، هراس به خود راه نده که خداوند نگهدار و حافظ توست. فقره بعدی آیه، یعنی جمله «والله لایهدي القوم الکافرین» حاکی از خنثی شدن نقشه انکارکنندگان است.

واحدی نیشابوری در *اسباب النّزول* ذیل همین آیه شریف نقل کرده است که ابوسعید خدری گفت: این آیه در روز غدیر، درباره علی بن ابی‌طالبؑ نازل گردید. (۱۳۷۴: ۱۱۵) فخر رازی در *تفسیر کبیر* خود می‌گوید: «**نزلت الآية في فضل علي و لما نزلت هذه الآية اخذ بيده و قال: من كنت مولاه فعلي مولاه، اللّهم وال مَن والاه و عاد من عاداه**». (۱۴۰۷: ۳ / ۶۳۶) علامه امینی نیز، در کتاب *الغدیر* این ماجرا را از سی کتاب معتبر اهل سنت نقل کرده است. (۱۳۷۴: ۱ / ۲۲۳ ـ ۲۱۴)

۳. آیه صراط مستقیم

«**اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**»؛ (حمد / ۶) ما را به راه راست هدایت کن!.. «**هَذَا صِرَاطٌ عَلَي مُسْتَقِيمٌ**»؛ (حجر / ۴۱) این راه مستقیم من است. حسکانی در *شواهد التّنزیل* از ابن‌عباس نقل می‌کند که وی در معنای این آیه شریف گفته است: «**اهدنا الي حبّ النبي و اهل بيته**»؛ خداوندا ما را به دوستی پیغمبر و اهل بیتشؑ راهنمایی فرما! در ذیل همین آیه، حاکم از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند که پیامبر فرمود: «هر آینه خداوند، علی و همسر و پسرانش را حجّت‌های خداوند بر آفریده‌های خود قرار داد و ایشان درهای علم من در امتم می‌باشند. اگر کسی به‌وسیله ایشان هدایت بشود، به راه راست راه جسته است». (۱۹۷۴: ۱ / ۷۶ ـ ۷۴)

حسکانی همچنین براساس سلسله سندی از سلام بن مستنیر جعفی نقل می‌کند که او گفت:

> بر حضرت ابی‌جعفر امام باقرؑ وارد شدم و عرض کردم: خداوند مرا فدایت گرداند. به یقین که خوش ندارم شما را به زحمت بیندازم؛ ولی اگر به من اجازه می‌فرمایید از شما پرسش کنم. امام فرمود: از هر چه می‌خواهی بپرس. گفتم: از قرآن از شما بپرسم؟ فرمود: آری. گفتم: معنای سخن خداوند در کتابش که فرموده: «**هذا صراط علي مستقيم**» چیست؟ فرمود: راه علی بن ابی‌طالب. گفتم: به راستی راه علی بن ابی‌طالب؟ برای بار دوم باز هم فرمود: راه علی بن ابی‌طالب. (همان: ۷۸)

۴. آیه هدایت

أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ

كَيفَ تَحْكُمُونَ. (یونس / ۳۵)

آیا کسی که به حق راهنمایی می‌کند، سزاوارتر است به پیروی شدن یا کسی که خود راه نمی‌یابد؟ مگر راه را به او نشان دهند. پس چه می‌شود شما را؟ چگونه داوری می‌نمایید؟

حسکانی در ***شواهد التّنزیل*** براساس سلسله سندی از ابن‌عبّاس نقل می‌کند که او گفت:

گروهی مرافعه‌ای نزد پیغمبر اکرمﷺ بردند. حضرت امر فرمودند تا یکی از اطرافیانشان در مورد اختلاف مذکور قضاوت نماید. او حکم نمود، ولی طرف‌های درگیر نپذیرفتند. سپس علیؑ را امر فرمودند تا ایشان حکم نماید. براساس فرمان پیامبرﷺ، علیؑ قضاوت فرمود و طرف‌های مرافعه پذیرفتند و خشنود گردیدند. آنگاه بعضی از منافقین به آنان گفتند: فلان شخص بر شما حکم کرد، نپذیرفتید ولی وقتی علی بر شما حکم کرد پذیرفتید! شما بد گروهی هستید! در این هنگام این آیه شریف نازل گردید. (همان: ۳۴۸)

همچنین حسکانی نقل می‌کند که: خلیفه دوم از امام علیؑ خواست تا ایشان میان دو نفر داوری نمایند. حضرت علیؑ میان ایشان داوری نمود، سپس آن کسی که علیه او حکم شده بود گفت: آیا او باید میان ما داوری کند؟ (درحقیقت می‌خواست علیؑ را کوچک بشمارد) در این هنگام عمر بن خطّاب گریبان او را گرفت و گفت: وای بر تو! نمی‌دانی او کیست؟ این مرد علی بن ابی‌طالب است، مولای من است و مولای هر شخص مؤمن، پس هرکس علی مولایش نباشد، او مؤمن نیست. (همان: ۳۴۸ و ۳۴۹)

ب) منابع روایی

روایاتی را که اهل سنت، درباره جانشینان دوازده‌گانه پیامبر اسلامﷺ در منابع خود آورده‌اند، می‌توان به چهار دسته تقسیم نمود:

۱. روایاتی که پیامبرﷺ به قریشی بودن خلفا اشاره کرده‌اند؛

۲. روایاتی که پیامبرﷺ تعداد جانشینان خود را دوازده نفر بیان نموده‌اند؛

۳. احادیثی که پیامبرﷺ اسامی مبارک ایشان را بیان فرموده‌اند؛

۴. احادیثی که به برخی صفات جانشینان پرداخته‌اند.

ابتدا روایات منابع اهل سنت را نقل و سپس به تجزیه و تحلیل آنها می‌پردازیم. البته برخی روایات به چند ویژگی جانشینان پیامبرﷺ اشاره نموده‌اند که می‌توان آنها را در چند دسته جای داد.

روایات دسته اوّل: قریشی بودن

بخاری، در «صحیح» خود با بیان مقدمات روایی حدیث و ناقلان آن می‌نویسد:

حدّثنا ابواليمان اخبرنا شعيب عن الزّهري قال كان محمّد ابن حبير ابن مطعم يحدث انّه بلغ معاوية و هو عنده في وفد من قريش ان عبدالله ابن عمرو ابن العاص يحدث انه سيكون ملک من فخطان، فغضب معاوية فقام فاثني على الله بما هو اهله، ثم قال: امّا بعد، فانّه بلغني ان رجالاً منكم يحدثون احاديث ليست في كتاب الله و لا تؤثر عن رسول اللهﷺ و اولئک جهالكم فاياكم و الاماني الّتي تضلّ اهلها فانّي سمعت رسول اللهﷺ يقول: انّ هذا الامر في قريش لا يعاديهم احد الا ان كبه الله في النّار علي وجهه، ما أقاموا الدّين. (بی‌تا: ۹ / ۶۲۶)

به‌طور خلاصه پیامبرﷺ در این روایت فرموده است: خلافت در قریش است و هرکس با آنان بستیزد، خدا او را با صورت در آتش دوزخ می‌اندازد. البتّه تا زمانی [این امر برای قریش است] که دین را بر پا دارند.

در این روایت، یک خصوصیت مهم از خصوصیات جانشینان دوازده‌گانه درج شده و آن قریشی بودن ایشان است.

در همین بابِ «مناقب قریش» روایت دیگری با همین مضمون در صحیح بخاری آمده است: «**حدثنا ابوالوليد، حدثنا عاصم ابن محمّد، قال: سمعت ابي ابن عمر (رض) عن النّبيﷺ انّه قال: لا يزال هذا الأمر في قريش ما بقي منهم اثنان**». (همان: ۷۰۱)

در این روایت از تعداد و خصوصیات جانشینان سخنی به میان نیامده، فقط این خصوصیت که جانشینان پیامبرﷺ از قریش هستند، بیان شده است.

چنان‌که ملاحظه شد، در این روایات به قبیله قریش، فضایلی داده شده و از همه مهم‌تر اینکه خلافت از آنِ ایشان است.

همچنین ابی‌داوود از جابر بن سمره نقل می‌کند:

> سمعت رسول الله یقول: لا یزال هذا الدّین عزیزاً الی اثني‌عشر و کبّر النّاس و ضجّوا. ثم قالﷺ کلمة اخفیت. قلت لابي: یا ابه ما قال؟ قال: کلّهم من قریش. (بی‌تا: ۲ / ۳۰)
>
> شنیدم از رسول خداﷺ که می‌فرمود: پیوسته این دین، عزیز و شکست‌ناپذیر است، مادامی‌که دوازده خلیفه، رهبری آن را برعهده داشته باشند؛ در این هنگام مردم تکبیر گفتند و فریاد برآوردند. سپس پیامبرﷺ کلمه‌ای فرمود که پنهان بود و من نشنیدم، به پدرم گفتم: ای پدر! پیامبرﷺ چه فرمود؟ گفت: حضرت فرمود: تمامی این دوازده خلیفه از قریش‌اند.

همچنین شیخ سلیمان قندوزی حنفی، براساس سلسله سندی نقل می‌کند که پیامبرﷺ فرمود: «**انّ هذا الامر لا ینقضي حتّي یمضي فیهم اثني عشر خلیفة کلّهم من قریش**». (قندوزی، ۱۴۲۲: ۲۴۵)

همچنین پیامبرﷺ در روایت دیگری فرموده‌اند: «**لا یزال أمر النّاس ماضیاً ما ولیهم اثني عشر رجلاً کلّهم من قریش**». (نَوَوی، ۱۴۲۶: ۱۲، ۱۱۹) در صحیح مسلم نیز، آمده است: «**انّ هذا الامر لا ینقضي حتّي یمضي فیهم اثني عشر خلیفة. قال: کلّهم من قریش**». (بخاری، بی‌تا: ۹ / ۲۰۱) باز مسلم نقل می‌کند: «**لا یزال هذا الامر عزیزاً الي اثني‌عشر خلیفة. فقال کلّهم من قریش**». (همان) همچنین نقل کرده است: «**سمعت رسول الله صلي الله علیه و آله و سلم یقول لایزال الدین قائماً حتي تقوم او یکون علیکم اثني عشر خلیفة من قریش**». (همان)

چنان‌که ملاحظه می‌شود، در چند روایت اخیر به چند خصوصیت از نشانه‌های جانشینان پیامبرﷺ تصریح شده است. ما می‌توانیم براساس تقسیم‌بندی خود، این روایات را در سه دسته از روایات قرار دهیم؛ چون در این روایات هم به قریشی بودن جانشینان پیامبرﷺ، هم به تعداد آنان که دوازده نفراند و هم به شکست‌ناپذیر بودن دین درصورت رهبری این دوازده نفر تصریح شده است.

روایات دسته دوم: دوازده نفربودن

پاره‌ای از روایات افزون بر بیان قریشی بودن خلفا، تعداد آنها را دوازده نفر شمرده است. احمد

بن حنبل در *مسند* خود از جابر بن سمره نقل کرده است: «**سمعت النّبي يقول: يكـون لهـذه الامـة اثني عشر خليفة**»؛ (۱۹۹۰: ۴ / ۱۰۲) شنیدم که پیامبر اکرمﷺ فرمود: برای این امّت، بعـد از من دوازده جانشین وجود دارد. در صحیح بخاری نیز دراین‌باره چنین آمده است:

حدثنا شعبه عن عبدالملک سمعت جابر ابن سمره قال سمعت النبيﷺ يقـول: يكـون اثني عشر أميراً. فقال كلمة لم أسمعها. فقال أبي انهﷺ قال: كلّهم من قريش. (بی‌تـا: ۹ / ۷۲۹)

پیامبرﷺ فرمود: بعد از من دوازده جانشین، رهبری امّت مرا به عهده می‌گیرند و سپس کلمه‌ای فرمود کـه مـن متوجّـه نشـدم. در ایـن هنگـام پـدرم گفـت: پیامبرﷺ فرمود: تمامی آن دوازده نفر جانشین از قریش هستند.

همان‌طورکه گفته شد، یکی از احادیثی که در منابع اهل سنت به وفـور یافـت مـی‌شـود، همین حدیث است که به موجب آن پیامبرﷺ اعلام داشت کـه پـس از مـرگ مـن، دوازده خلیفه یا امام خواهند آمد که همگی از قریش هستند.

نکته درخور توجه دیگر اینکه با توجه به قرائن در این حدیث، پیامبرﷺ به مطلق حکمرانان نظر نداشت، زیرا تعداد آنها ـ اگر مراد غیر از ائمه معصوم شـیعهﷺ باشـند ـ بـیش‌از دوازده نفـر بوده است؛ ازاین‌رو می‌توان نتیجه گرفت که پیامبر به امامان دوازده‌گانه نظر داشته است.

برداشت‌های حافظان و فقهای اهل سنت از این دسته از احادیث، عبارت‌اند از:

از مجموع روایات یادشده چنین بر مـی‌آیـد کـه مـردم مسـلمان در هـر عصـری پـس از پیامبرﷺ باید دارای رهبری باشند که نسب او به قریش منتهـی شـود. شـاهد ایـن مطلـب برداشت و فهم حافظان و فقهای اهل سنت است:

۱. ابن‌حزم پس از نقل روایات پیش‌گفته می‌گوید: «**لا تحـلّ الخلافـة الاّ لرجـل مـن قـريش**؛ خلافت بر مسلمانان برای غیر قریشی جایز نیست». (۱۳۵۶: ۹ / ۳۵۹)

۲. ابن‌حجر در ذیل حدیث «**لا يزال هذا الامر في قريش ما بقي من النّاس اثنان**» مـی‌نویسـد: «این حدیث، خلافت غیر قریشی را نفی می‌کند و نشان می‌دهد که خلافت بایـد همـواره در میان قریش باشد». (۱۳۸۵: ۱۳ / ۱۱۷) وی می‌افزاید: «جمهورِ اهل علم بر این عقیده‌اند کـه

شرط است که امام، قریشی باشد». (همان: ۱۱۸)

۳. همچنین ابن‌حجر از کرمانی، شارح دیگر «صحیح بخاری» نقل می‌کند: «زمان از وجود خلیفه قریش خالی نیست». (همان)

۴. نَوَوی شارح *صحیح مسلم* نیز می‌نویسد: «**حکم حدیث عبدالله بن عمر**، یعنی: **لا یزال هذا الامر في قریش** ...؛ (۱۴۲۶: ۱۲ / ۲۰۰) تا روز قیامت مادام‌که دو نفر انسان وجود داشته باشد، خلافت در بین قریش ادامه دارد».

۵. ابن‌حجر از قرطبی نقل می‌کند که: حدیث ابن‌عمر از مشروعیت خلافت خبر می‌دهد، یعنی امامت منعقد نمی‌شود مگر برای قریش. (۱۳۸۵: ۱۳ / ۱۱۸)

۶ . ابن‌حجر همچنین از قاضی عیاض نقل می‌کند که: شرط قریش بودن امام، عقیده تمام علماست؛ تا آنجا که آن را اجماعی دانسته، کسی از گذشتگان در این امر اختلاف نکرده است. (همان: ۱۱۹)

۷. زبیدی عالم دیگر اهل سنت، در بحث از شرایط امام می‌نویسد: شرط پنجم از شرایط امامت آن است که امام باید از قریش باشد. دلیل این مطلب روایت رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمود: «**الائمة من قریش**». (ابی‌الفیض، بی‌تا: ۲ / ۲۳۰)

اکنون پس از یادآوری روایات و فتاوای نقل‌شده، این پرسش مطرح است که نسبِ رهبر و امام قریشی پیروان مذاهب چهارگانه اهل سنت در کشورهای گوناگون اسلامی و غیر اسلامی کیست؟ آیا ایشان تحت ولایت قریشی هستند؟ پاسخ درست این پرسش را باید در تفکر و اندیشه شیعی جست‌وجو نمود. در فرهنگ شیعه، جانشینان دوازده‌گانه رسول الله صلی الله علیه و آله اهل بیت آن حضرت‌اند. آنان یکی پس از دیگری رهبری امت اسلامی را بر عهده داشتند و امروز امامت امت را حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه به دوش دارد که به اعتقاد شیعه و سنی آن‌چنان‌که در منابع روایی خود بیان کرده‌اند، از فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام و امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

اهل سنت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله با پذیرش خلافت تعدادی از رجال قریشی، ظاهراً تنها به شرط قریشی بودن عمل کردند، اما راهی که آنها برگزیدند، در آینده نه‌چندان‌دور، در سده هفتم هجری، که حکومت عباسیان پایان یافت، تبدیل به معضلی اعتقادی شد.

روایات دسته سوم: تصریح به نام دوازده خلیفه

این دسته از روایات، روایاتی هستند که تمامی اسامی جانشینان پیامبرﷺ و یا برخی از اسامی مبارک ائمهؑ در آنها درج شده است. ازجمله این روایات، حدیثی است که شیخ سلیمان قندوزی براساس سلسله سند علمای اهل سنت نقل، و به اسامی مبارک جانشینان پیامبرﷺ اشاره کرده است. بخشی از این روایت که گفت‌وگوی حضرت رسولﷺ با ذات اقدس الهی است، نقل می‌شود:

فنوديت يا محمّد أوصيائک المكتوبون علي سرادق عرشي فنظرت فرأيت اثني عشر نوراً، في كلّ نور سطراً اخضر عليه اسم وصي من أوصيائي اولهم علي، آخرهم القائم المهدي. فقلت يا رب، هؤلاء أوصيائي من بعدي؟ فنوديت يا محمّد هؤلاء أوليائي و احبائي و أصفيائي و حججي بعدک علي بريتي و هم أوصياؤک و عزّتي و جلالي لأطهرن الأرض بآخرهم المهدي من الظلم و لَأَملكَنَّهُ مشارقَ الأرض و مغاربها و لأسخرن له الرّياح و لأذللن له السّحاب الصّعاب و لأرقنه في الاسباب و لأنصرنه بجندي و لأمدنه بملائكتي حتّي تعلو دعوتي و يجمع الخلق علي توحيدي، ثم لأديمن ملكه و لأداولن الأيام بين أوليائي يوم القيامه. (قندوزی، ۱۴۲۲: ۱۵۹)

در این حدیث پیامبرﷺ می‌فرماید: «ای علی! خداوند هیچ موجودی را بهتر از من خلق نفرموده است. عرض کردم شما افضل هستید یا جبرئیل؟ فرمود: من افضل هستم و خداوند انبیائش را بر فرشتگانش برتری داده است و بر تمامی انبیا، مقدم داشته و بعد از من برترین مخلوق تو هستی و همچنین پیشوایان بعد از تو؛ و ملائکه، خدمتگزاران ما هستند». تا آنجا که می‌فرماید:

خداوند در شب معراج فرمود: ای محمد! تو رسول من و حجت من بر خلقم هستی و من بهشت را برای تو و پیروان اوصیای تو قرار دادم و جهنم را برای مخالفان اوصیای تو قرار دادم. عرض کردم: پروردگارا! اوصیای من چه کسانی هستند؟ از طرف پروردگار ندا رسید: اوصیای تو کسانی هستند که نام آنان بر کتیبه عرش من نوشته شده. پس نگاه کردم، دوازده نور را دیدم با رنگ سبز، اوّل آنان علی و آخر آنان قیام‌کننده، یعنی حضرت مهدی بود. عرض کردم:

پروردگارا! اینان اوصیای بعد از من هستند؟ فرمود: بلی اینان اوصیای تو بعد از تو هستند و من زمین را با آخرین وصی تو پاک خواهم نمود.

ابوالمؤید از ابی‌سلیمان از پیامبرﷺ نقل می‌نماید که حضرت فرمود:

آن شبی که من به آسمان برده شدم، پروردگار به من فرمود: آیا رسول به آنچه از طرف خدا نازل شده، ایمان آورده است؟ عرض کردم: مؤمنین هم به آنچه از طرف خداوند نازل شده، ایمان آورده‌اند. خداوند فرمود: ای محمد! من به زمین نظر کردم و تو را برگزیدم، پس برای تو اسمی از اسم خودم مشتق کردم که هر جا اسم من برده شد، اسم تو همراه اسم من یادآوری شود؛ من محمود و تو محمد هستی. سپس بار دیگر به زمین نظر نمودم، پس از نام خودم اسم علی را انتخاب کردم. ای محمد! تو و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین را از نور خودم آفریدم و ولایت و رهبری شما را به آسمان‌ها و اهل زمین عرضه نمودم. پس هرکسی ولایت شما را پذیرفت، نزد من از مؤمنین؛ و هرکسی ولایت شما را انکار نمود، در نزد من از کفار محسوب می‌گردد.
ای محمد! اگر بنده‌ای از بندگان من آن‌چنان مرا عبادت کند تا شکسته شود و همچون پوست خشک گردد و در حالی مرا ملاقات کند که منکر ولایت شما باشد، من او را نمی‌آمرزم. ای محمد! آیا دوست داری آنان را ببینی؟ گفتم: بلی. فرمود: به طرف راست عرش بنگر! نگاه کردم. پس نام علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی بن حسن را دیدم، همچون دُرّ بین اسمای دیگر می‌درخشیدند. خداوند فرمود: ایشان حجت‌های من بر بندگانم هستند و آنان اوصیای تو هستند و مهدی از آنان است و مهدی آن کسی است که انتقام خون عترت تو را، از کسانی که عترت تو را کشتند، می‌گیرد و قسم به عزّت و بزرگی‌ام، اوست انتقام‌گیرنده از دشمنان من و کمک‌کننده به اولیای من. (همان: ۱۶۰)

نکته شگفت اینکه: ابن‌حجر در «صواعق المحرقه» بعد از قبول خبرِ «الأئمة بعدی اثني‌عشر» در تعیین آنها درمانده است، زیرا خلفای بنی‌امیه، چهارده نفر و خلفای بنی‌عباس سی و هفت نفر و آنان که غیر از این طایفه خلافت کردند، شش نفر بودند، علی‌علیه‌السلام، امام حسن‌علیه‌السلام و ابوبکر و عمر و عثمان و عبدالله بن زبیر، پس آن دوازده نفر کدام‌اند؟!

بسیاری از اهل سنت و ازجمله ابن‌حجر کوشیدند تا این دوازده نفر را از میان این سه گروه انتخاب کنند. مثلاً دوازده نفر زیر را تعیین کردند: ابوبکر، عمر، عثمان و علی‌علیه‌السلام معاویه، یزید، عبدالملک، مروان، ولید، سلیمان و هشام بن عبدالملک و ولید بن یزید بن عبدالملک. دیگری از میان سه گروه، چند تن را به این علت که به‌اصطلاح، «خوب» بودند، تعیین کرده و گفته که: مراد پیامبرﷺ افراد زیر است: ابوبکر، عمر، عثمان، علی‌علیه‌السلام، حسن‌علیه‌السلام، معاویه، عبدالله بن زبیر، عمر بن عبدالعزیز، مهدی عباسی، طاهر عباسی و حضرت مهدی‌عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و سپس اعلام می‌کند که نفر دوازدهم را نیافته است. (ابن‌حجر، ۱۳۸۵: ۱۸)

روایات دسته چهارم: بیان صفات خلفای دوازده‌گانه

در این روایات، برخی از صفات دوازده جانشین پیامبرﷺ بیان می‌شود که در کسی غیر از امامان دوازده‌گانه معصوم‌علیهم‌السلام دیده نمی‌شوند.

۱. تعداد آنان همچون نقبای بنی‌اسرائیل، به هم پیوسته است: «عن عبدالله ابن مسعود قال: لقد سئلنا رسول الله‌ﷺ، فقال: اثني عشر کعدّة نقباء بني اسرائیل؛ (خطیب بغدادی، ۱۹۹۷: ۱۴ / ۳۵۳) عبدالله بن مسعود می‌گوید از پیامبرﷺ درباره جانشینان بعد از آن حضرت پرسیدیم، فرمود: دوازده نفر هستند و همچون نقبای بنی‌اسرائیل به هم پیوسته‌اند.

این حدیث را مُتّقی هندی در **کنز العمال** نیز، از پیامبرﷺ نقل می‌کند: «**یملک هذه الائمة اثني عشر خلیفة کعدد نقباء بني اسرائیل**». (۱۹۹۳: ۶ / ۱۹۶)

۲. دین اسلام به رهبری این دوازده جانشین، عزیز و شکست‌ناپذیر است: این روایت بسیار نزدیک است به روایت ابی‌داوود در سنن: «**لا یزال هذا الدّین عزیزاً الي اثني عشر**؛ (بی‌تا: ۲ / ۳۰) این دین تا زمانی‌که دوازده جانشین، رهبری آن را به عهده دارند، عزیز و شکست‌ناپذیر است». مسلم نیز، در صحیح خود از قول پیامبرﷺ نقل می‌کند که حضرت فرمودند: «**لا یزال الاسلام عزیزاً الي اثني عشر خلیفه**؛ (ابن‌مسلم، بی‌تا: ۶ / ۳) اسلام، عزیز و شکست‌ناپذیر است، مادام‌که دوازده جانشین رهبری آن را به عهده داشته باشد». همچنین در جای دیگری از صحیح مسلم آمده است: «**سمعت رسول الله‌ﷺ یقول: لا یزال الدین قائماً حتّي تقوم او یکون علیکم اثني عشر خلیفة کلّهم من قریش**». (همان: ۱۲ / ۲۰۱)

ج: پاسخ به چند شبهه

اینک به تجزیه و تحلیل روایات مزبور و پاسخ اشکالاتی که ممکن است بر سند این احادیث وارد شود می‌پردازیم. به‌طورکلی احادیث پیش‌گفته، از کتب روایی، تفسیری و تاریخی اهل سنت، مخصوصاً از کتب معتبری همچون ***صحاح ستّه*** که مورد قبول عامه علمای اهل سنت است، نقل شده، و به‌جهت معتبر بودن صحاح ستّه از نظر اهل سنت، و نیز به‌دلیل صحت مضامین این روایات، از نظر امامیه، تحقیق درباره اسناد این احادیث ضرور به نظر نمی‌رسد؛ اما اشکالات و شبهه‌هایی که ممکن است از نظر دلالت به این احادیث وارد شود عبارت‌اند از:

متواتر نبودن احادیث

ممکن است گفته شود که این اخبار متواتر نبوده، فایده‌ای ندارند؛ زیرا مفید علم نیستند. در پاسخ این اشکال باید گفت: اتّفاقاً این اخبار متواتر و مفید علم‌اند؛ زیرا، خبر متواتری که به‌خودی‌خود، مفید علم باشد، خبری است که مطمئن باشیم کسانی که به تبانی شهرت دارند، در نقل آن تبانی نکرده‌اند. و ازآنجاکه اخبار مزبور این‌گونه‌اند؛ پس مفید علم‌اند.

مفید علم نبودن روایات

ممکن است گفته شود ازآنجاکه اخبار مزبور متواتر بودند، همچنان‌که برای امامیه علم آورده‌اند، می‌باید برای ما هم علم می‌آوردند؛ و چون برای ما ـ اهل سنت ـ علم نیاوردند، پس متواتر نیستند. در جواب این شبهه می‌گوییم: علم‌آور نبودن این اخبار برای شما نمی‌تواند به‌منزله علم‌آور نبودن اخبار مزبور باشد؛ زیرا ممکن است چیزهای دیگری مانع علم شما به مضمون این روایات شده باشند؛ مانند اینکه نقیض این علم به ذهن شما پیشی گرفته و یا اینکه به واسطه شبهاتی که در ذهن شما بوده یا اشتباهاتی که از استدلال‌های باطل به‌دست آمده و یا خیال‌های شاعرانه، به نقیض آنها اعتماد و اعتقاد پیدا کرده‌اید و همین نکته، مانع علم شما شده باشد، همان‌طورکه برای برخی حکما پیش آمده است. مثلاً اعتقاد برخی از ایشان به قدیم بودن عالم و یا قاعده «**الواحد لا یصدر منه الاّ الواحد**» (از علّت واحد و بسیط جز معلول واحد صادر نشود) و یا اینکه: خدای تعالی، فاعل بالایجاب است، یعنی کارهای او به‌طور جبر صادر می‌شود و او اختیاری در آنها ندارد و سایر اعتقادات نادرست دیگر. این در

حالی است که متکلمین برخلاف باورهای برخی حکما، مقالات و استدلالاتی گفته‌اند که خلاف گفتار آن حکماست. پس استفاده نکردن حکما از علم، برخلاف برهان‌هایی که متکلمین از آنها استفاده علمی کرده‌اند، دلیلی بر علم‌آور نبودن برهان‌های مزبور نیست. و این مطلب بسیار روشن است؛ و براساس همین اصل، برخی محققان اصولی، خبر متواتر را به شرط آنکه شبهه بر آن پیشی نگرفته باشد، علم‌آور دانسته‌اند.

گاهی چیزهای بدیهی و ضروری به علت فراهم نبودن زمینه، در ذهن نمی‌گنجند، مثلاً: گاهی به‌دلیل عدم توجه نفس، خرد، تجربه و حدس انسان، به چیزی، درآن‌باره علمی حاصل نمی‌شود، درحالی‌که درصورت توجه، برای او به سادگی علم حاصل می‌شود؛ حال عدم توجه ذهن به آن چیز، مانع ضرورت و بداهت آن علم نخواهد بود.

گاهی نیز ممکن است دلیل علمی، با وجود علم‌آور بودن، به‌جهت پیشرفت کار یا سایر اغراض، انکار شود. خدای تعالی در قرآن مجید داستان کسانی را که علم بر ایشان عرضه می‌شود، ولی آن را انکار کرده‌اند، می‌فرماید: «و هنگامی‌که آیات روشنی‌بخش ما به سراغ آنها آمد گفتند: این سحری است آشکار! و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، درحالی‌که در دل به آن یقین داشتند!» (نمل / ۱۳ و ۱۴) در اینجا خدای سبحان، نسبت یقین و انکار را به آنها داده است و آن نیست مگر پس از علم آنان.

خداوند باز در همین موضوع می‌فرماید: «ما می‌دانیم که گفتار آنها، تو را غمگین می‌کند؛ ولی (غم مخور و بدان که) آنها تو را تکذیب نمی‌کنند؛ بلکه ظالمان، آیات خدا را انکار می‌نمایند». (انعام / ۳۳) خداوند در جای دیگری نیز، در وصف این افراد می‌فرماید: «اگر ما نامه‌ای روی صفحه‌ای بر تو نازل کنیم، و (افزون بر دیدن و خواندن،) آن را با دست‌های خود لمس کنند، باز کافران می‌گویند: این، چیزی جز یک سحر آشکار نیست!» (انعام / ۷) و باز می‌فرماید: «و حتّی اگر فرشتگان را بر آنها نازل می‌کردیم، و مردگان با آنان سخن می‌گفتند، و همه‌چیز را در برابر آنها جمع می‌نمودیم، هرگز ایمان نمی‌آوردند؛ مگر آنکه خدا بخواهد! ولی بیشتر آنها نمی‌دانند!» (انعام / ۱۱۱) و باز در جای دیگر می‌فرماید: «و اگر دری از آسمان به روی آنان بگشاییم، و آنها پیوسته در آن بالا روند، باز می‌گویند: ما را چشم‌بندی کرده‌اند؛ بلکه ما (سر تا پا) سحر شده‌ایم!». (حجر / ۱۴ و ۱۵)

پس هنگامی‌که برخی از مردم، علم و خبر بدیهی را به سبب شبهات، انکار می‌کنند ـ یا به دلیل شهوت و غلبه هوای نفس، یا تقلید از پدر و مادر و امثال آن ـ این بهانه نباید انسان را از خود حقیقت که افاده علم دارد بیرون کند، بلکه مسلّم است که این روایات که مخالفان و موافقان بر نقل آن متّفق‌اند، موجب علم است. شیعه امامیه نیز بر درستی مضمون آنها اجماع داشته، این اسناد، اسناد اجماعی‌ای هستند که به‌دلیل همین اجماع، صحّت آنها در علم اصول ثابت شده است.

صادق نبودن برخی راویان

ایراد دیگری که بر این روایات به ذهن خطور می‌کند، این است که: به‌دلیل عدم اثبات راست‌گویی برخی از راویان احادیث، پذیرفتن آنها محلّ اشکال است. در پاسخ به این ایراد باید گفت: در خبر متواتر، نه‌تنها عدالت راوی، مسلمانی آنها نیز شرط نیست، چنان‌که این نکته در علم اصول هم ثابت شده است. آنچه در تواتر خبر واحد شرط است اطمینان عقلی بر عدم تبانی راویان بر آن و اطمینان بر عدم اجماع آنان بر دروغ است؛ این اشکال به‌دلیل علم‌آور و اطمینان‌بخش بودن روایات مزبور برای افراد منصف، محلّ توجه نخواهد بود.

ازاین‌رو با توجّه به مردود بودن اشکالات وارده از مضامین احادیث متواتری که محدّثین اهل سنت نقل نموده‌اند و همچنین تجزیه و تحلیل‌هایی که بعضی از علمای اهل سنت درباره مصادیق جانشینان پیامبرﷺ در کتب خود نگاشته‌اند، معلوم می‌شود که پیامبرﷺ با عبارات مختلف، در برخی روایات، تعداد خلفا و در برخی، پاره‌ای از خصوصیات آنان و در برخی دیگر، اسامی مبارک ایشان را بیان فرموده است.

حق این است که از متکلمین اهل سنت سؤال شود که ابراز نظرهای مزبور براساس کدام مدرک تفسیری و روایی یا تاریخی به‌دست آمده‌اند، درحالی‌که از منابع تفسیری، حدیثی و تاریخی، مطالبی خلاف آن مستفاد می‌شود؛ افزون بر اینکه مدارک تفسیری، حدیثی و تاریخی منابع اهل سنت بر انتصاب جانشینان دوازده‌گانه پیامبرﷺ از طرف پروردگار تصریح کرده‌اند؛ بنابراین مشکل انحراف متکلمین اهل سنت بنابر گفتار امام علی‌علیه‌السلام، پیوند با غیر خویشان اهل بیت، و برداشتن اساس از محل اصلی و نصب آن در جای دیگر است.

نتیجه

با توجه به مباحث ارائه شده، نام، صفات، خصوصیات و مصادیق جانشینان پیامبر به‌طور متواتر در منابع مختلف اهل تسنن درج شده است که در منابع تفسیری در تبیین برخی آیات قرآن مانند آیه انذار، آیه تبلیغ و آیات مربوط به هدایت و صراط مستقیم قابل ارائه است. روایات فراوانی در مجامع روایی اهل سنت درباره مصداق دوازده پیشوای معصوم آمده که به‌صورت متواتر ضبط شده است. این روایات به چهار دسته قابل تقسیم هستند. در دسته اول به قریشی بودن، در دسته دوم به تعداد جانشینان، در دسته سوم نام مبارک آنها و در دسته چهارم به صفات آنان اشاره شده است.

با توجه به منابع قرآنی و روایی طرح شده به نظر می‌آید هرگونه شبهه دراین‌باره مردود است.

منابع و مآخذ

۱. *قرآن کریم*.

۲. *نهج‌البلاغه*.

۳. آلوسی بغدادی، سیدمحمود، ۱۹۸۵ م، *روح المعانی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

٤. ابن‌اثیر، علامه شیخ عزالدین، بی‌تا، *تاریخ کامل*، قاهره، المطبعة الامیریه.

٥. ابن‌جزی الکلبی، ابی‌عبدالله محمد بن احمد بن محمد، ۱۴۰۹ ق، *القوانین الفقهیه*، بیروت، دار الکتاب العربی.

٦. ابن‌حجر هیثمی، احمد، ۱۳۸۵ ق، *الصواعق المحرقه*، قاهره، مکتبة القاهره.

۷. ابن‌حزم، علی بن احمد، ۱۳٥٦ ق، *المحلی*، قاهره، مکتبة دار التراث.

۸. ابن‌فارس، احمد بن زکریا ابوالحسین، ۱۹۷۹ م، *مقاییس اللغه*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، بیروت، دار الفکر.

۹. ابن‌محمد، عبدالکریم، ۱۳۹۵ ق، *المعجم الکبیر*، محقق منیره ناجی سالم، بغداد، رئاسة دیوان الاوقاف.

۱۰. ابن‌مسلم، حجاج، بی‌تا، *صحیح مسلم*، ۱٤۰۷ ق ـ ۱۹۸۷ م، بیروت، مؤسسة عزالدین للطباعه و النشر.

۱۱. ابن‌منظور، محمد بن مکرم، ۱۹۹٦م، *لسان العرب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، مؤسسة التاریخ العربی.

۱۲. ابن‌هشام، عبدالملک، ۱۳۷۵، *سیره*، ترجمه هاشم رسولی محلاتی، تهران، کتابچی.

۱۳. ابوداوود، سلیمان بن الاشعث السجستانی، بی‌تا، *سنن*، بیروت، دار الکتب العربی.

۱٤. ابی‌الفیض، محمد بن محمد الحسینی الزبیدی، بی‌تا، *اتحاف سادةالمتقین*، بیروت، دار الفکر.

۱۵. المقری الفیومی، احمد بن محمد بن علی، ۱۹۲۸ م، *مصباح المنیر*، قاهره، المطبعة الامیریه.

۱٦. امینی، علامه عبدالحسین، ۱۳۷٤، *الغدیر*، ترجمه محمدباقر بهبودی، تهران، بنیاد بعثت، کتابخانه بزرگ اسلامی.

۱۷. بحرانی، هاشم بن سلیمان، ۱۳۸۰، *کفایه الخصام* (ترجمه غایه المرام)، مترجم محمدتقی دزفولی، شارح: محمّدحسین صفاخواه، تهران، کتاب‌فروشی اسلامی.

۱۸. بخاری، حافظ ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم، بی‌تا، *صحیح*، بیروت، دار المعرفه.

۱۹. تفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر بن عبدالله الشهیر، ۱٤۰۹ ق، *شرح المقاصد في علم الکلام*، قم، الشریف الرضی.

۲۰. حاکم نیشابوری، الحافظ ابی‌عبدالله محمد بن محمد، ۱٤۰٦ ق، *مستدرک*، بیروت، دار المعرفه.

۲۱. حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، ۱۹۷٤ م، *شواهد التنزیل*، تحقیق محمدباقر محمودی، بیروت، مؤسسة الاعلمیه.

۲۲. حنبل، احمد بن محمد، ۱۹۹۰ م، *مسند*، قاهره، مکتبه التراث الاسلامی، دار الجیل.

۲۳. خطیب بغدادی، احمد بن علی، ۱۹۹۷ م، *تاریخ بغداد*، محقق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتاب العربی.

۲٤. زمخشری، الامام محمود بن عمر، ۱٤۰۷ ق، *الکشاف*، بیروت، دار الکتاب العربی، چ سوم.

۲۵. سبط بن جوزی، شمس‌الدین ابوالمظفر یوسف، ۱٤۱۲ ق، *تذکرة خواص الامة بذکر خصائص الائمه*، بیروت، دار الکتب العلمیة.

۲٦. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی‌بکر، بی‌تا، *دُرالمنثور*، بیروت، دار المعرفه للطباعة و النشر.

۲۷. شافعی حلبی، علی بن برهان‌الدین، بی‌تا، *سیره*، بیروت، مکتبة الاسلامیه، دار احیاء التراث العربی.

۲۸. شوشتری، نورالله، ۱۳۸۰، *احقاق الحق*، به اهتمام: محمود مرعشی، قم، مکتب آیت‌الله مرعشی.

۲۹. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، ۱۳۷۳، *الملل والنحل*، تهران، اقبال.

۳۰. شیرازی بیضاوی، ناصرالدین ابی‌سعید عبدالله، بی‌تا، *تفسیر بیضاوی*، بیروت، مؤسسة اعلمی.

۳۱. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، ۱۳٦۲، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر.

۳۲. طبری شافعی، محب‌الدین، ۱۹۹۷ م، *ذخائر العقبی*، قاهره، مکتبة التراث الاسلامی.

۳۳. فخر رازی، امام محمد بن عمر، ۱٤۰۷ ق، *التفسیر الکبیر*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۳٤. ــــــــــــــ، بی‌تا، *مفاتیح الغیب*، لندن، دار الاسلام.

۳۵. قاضی عضدالدین، عبدالرحمن احمد الایجی، ۱۹۹۷ م، *المواقف*، تحقیق عبدالرحمن عمیرة، بیروت، دار الجیل.

۳٦. قرطبی، ابوعبدالله محمد بن احمد، ۱٤۲۳ ق، *الجامع الاحکام القرآن*، محقق هشام سمیر البخاری، ریاض، دار عالم الکتب.

۳۷. قندوزی، شیخ سلیمان حنفی، ۱٤۲۲ ق، *ینابیع المودة*، قم، دار الاسوة للطباعه والنشر.

۳۸. ماوردی، ابی‌الحسن علی بن محمد بن حبیب البصری البغدادی الماوردی، ۱٤۱٦ ق، *احکام السلطانیة والولایات الدینیه*، بیروت، دار الکتب العلمیه.

۳۹. متقی هندی، علی بن حسام‌الدین، ۱٤۰۵ ق، *کنزالعمال*، بیروت، موسسة الرساله.

٤۰. مقریزی، احمد بن علی، ۱۳۸۳، *النزاع والتخاصم فیما بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم*، ترجمه محمدباقر مدرسی بوستان‌آبادی، تهران، امیر کبیر.

٤۱. نَوَوی، محی‌الدین ابوزکریا یحیی بن شرف بن صری، ۱٤۲٦ ق، *المنهاج فی شرح صحیح مسلم بن الحجاج*، ریاض، بیت الافکار الدولیه.

٤۲. واحدی نیشابوری، محمدباقر، ۱۳۷٤، *اسباب النزول*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

٤۳. هروی، احمد بن محمد مقیم، ۱۰۳۳ ق، *طبقات کبری*، کلکته، بی‌نا.